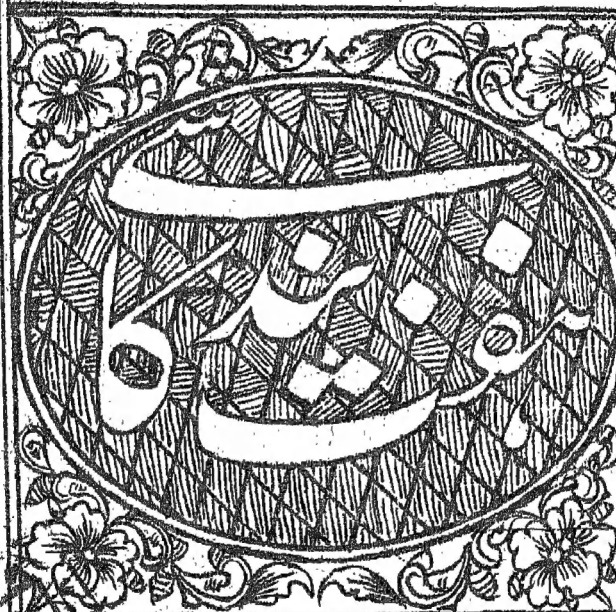


بیون صناعتین و مکان و فضل خلقین و اسما

بیون نام کن و مکان نسخه مصدق چاهه دان مفید برای



با اهتمام بنده حامی خاص علی خان عفران صدر اولی

طبع فیض سلطنه ضیاء علی خان مین طبع هوا



در جهان از روی چشمه چون جهانی دوزن
بزمین از روی رفعت آسمانی بر زمین

مثل تو چون شبیه این در همه حالی محال
و بود ممکن نه الا رحمة للعالمین



آنکه مداحش خدا بدم رسول الله بود
اگر کسی بهتاش باشد هم رسول الله بود



بند دوم



ای یغیر از مصطفی نایب و ده بهتائی تو کن
بسته بر مهر تو این دهر حورالعین و بس



مهره مهر از گلوی صبح بر نارد فلک
گرنه از مهرت بر آید صبح صادق رافس

چیت با قدرت سپهر و گیت برای تو مهر
آن از قدرت مستعار دین ز رایت مقتبس





کاروان سالار جا بهت چون کند آهنگ شاه
پنج رابر دست پیش آهنگ بند چون جس

باشکوه صوتت وستان نیاید در شمار
در رعنتای مغرب کی شکوه آرد ماس



قوت بازوت گردستان بیدری در مصاف
نرخ روش بیکان از بیم شکستی قفس

در شکوهت را بیزان معانی در شند
از ره خفت کم آید بوبس لیکت س


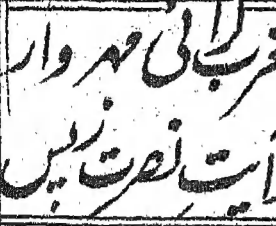


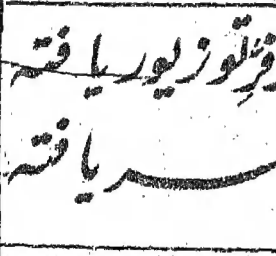

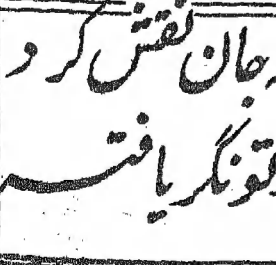



گردل دریا عطایت موج بر گردون زند
نجه گردون دران گردان نماید بخوش

اندران بیدان که مردان سعادت جوی
از ره مردی عنان از دست بر باید فرس

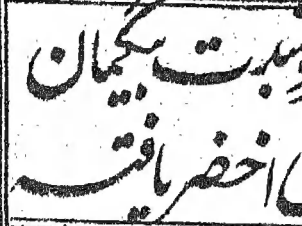


چون طیب مرگ گیرد ساعد چان را محس
شیران روی در شریان اند

	<p>خلق هفت اقلیم اگر از ویرانه‌ستان شوند از ره مردی بنیاد تاب میدان تو کس</p>
	<p>از میان شرق و مغرب کی مهر وار راست دولت ز پیش و آیت نصرت پس</p>
	<p>صورتی گرد و مجسم فتح گوید آشکار لافتی آلاء علی لیسف الاذوالفقار</p>
	<p>بنام</p>
	<p>ای سپهر عظمت از قوت و زیور یافته آفتاب از سایه خیر تو افسر یافته</p>
	<p>از غبار در که چرخ احقر است آشکار کیب اگر نسخه گوگرد اجمیر یافته</p>
	<p>هر که مهر محبت تو بر صفحه جان نقش کرد مغنم دل را چون کان زرتونگر یافته</p>
	



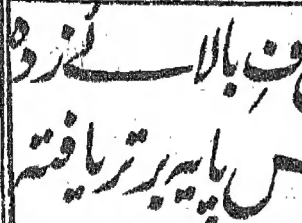
بر امید مثل رویت دست نقاشی از دل
نقشها بر بسته لیکن چون تو گشت دریافت



هر که دست را بدریا کرد سببت بیگمان
شخه دست ترا در پای اخضر یافت



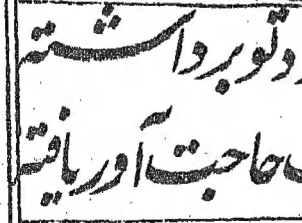
روز فتح الباب زابر دست دریا بار تو
نهر طائران فلک چون بطشاور یافت



آنکه اندر آفرینش لاف بالا نه زد
فقطت را از آفرینش پای بر تر یافت



باز قدرت هر جایال جلالت کرد باز
طائران سدره را در زیر شمشیر یافت



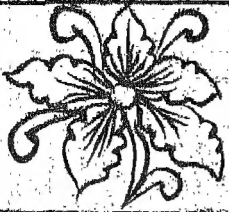
هر که دست حاجتی بر جو دلو برداشته
دست خود را تا قیامت حاجت آور یافت



سانی کوثر نه چندان معج باشد مژرا
ای ز تو دریای فطرت کان گوهر یافت

	<p>با صفائی گوهر پاک تو یزدان ساطع فک خجالت جربین آب کوثر یافته</p>
<p>یا خدا و مصطفی را س تو یکرود داشته</p>	 <p>و ز خدا و مصطفی شیر و دختر یافته</p>
	<p>گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب تا ابد خواسترون بودی و آدم غریب</p>
	<p>بن چپارم</p>
<p>ای معطر کعبه اصل زردبان مصطفی قبله دُنی و دین جان و جهان مصطفی</p>	
	<p>از لقود گوهر سنی لبالب شد دهان تا نهادی لب بصورت برد دهان مصطفی</p>
<p>ای باستحقاق بعد از مصطفی از تو کس نانا ده پای تمکین بر مکان مصطفی</p>	

شیر



تینت آن ابریت دریا دل کفرج الجاب
تازہ دار دراب نصرت بوستان مصطفیٰ



تا سپہ شمع دین پر نور شد ہر گز تافت
از توروشن ترغی بر آسمان مصطفیٰ



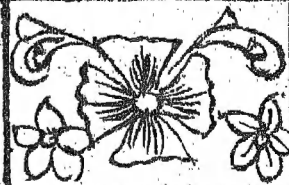
رہروان عالم تحقیق رانا بردہ راہ
بی زمین بوس درت بر آستان مصطفیٰ



رفعت بالامی مکان صورت ناممکن است
در بود ممکن بود تو توان مصطفیٰ



گرچہ در عالم باقبال تو شاہا کردہ ام
انجہ حسان کرد انشا در زمان مصطفیٰ



لاف مداحی درین حضرت بنی ارم زدن
ای ثنا خوان تو از زبان مصطفیٰ



از زبان خلق بر تاید صفات ذات تو
ویر آید کی بود غیر از ان مصطفیٰ

عرض حاجت بر تو طاعتیست میلانی گشت
حال خالص من اندر خاندان مصطفی

منت خلقم بجان آورد لطفی کن مرا
وار را از منت خلقم بجان مصطفی

روی رحمت بر تپای کاجان از روی من
درست جان پیمبر بکینظ کن سوی من

بند تحسین

ای ستوده مرخدایت یا امیر المومنین
خوانده نفس مصطفایت یا امیر المومنین

سرکشان دهر را آورده سر بازیر کم
بازوی زور آرمایت یا امیر المومنین

بسکه لعل اندر دل کان خاک بر سر میکند
از کف دریا عطایت یا امیر المومنین

خانان کان و دریا کیسها پر ساختند
روز باز از سخایت یا امیر المومنین

گریدی بالاتر از عرش بین جایی در
گفتمی کا نجاست جای یا امیر المومنین

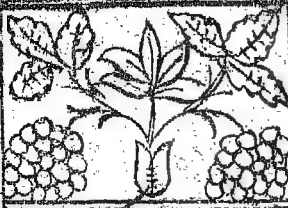
از سیم باد نوروزی نشاید کرد یاد
پیش خلق جان فرایت یا امیر المومنین

آنچه عیسی از نفس میکرد در مزی بود و بس
از لب معجز نهایت یا امیر المومنین

خاطر همچون من شوریده خاطر کی کند
وصف ذات کبرایت یا امیر المومنین

با همه بالانشینی عقل کل تا برده راه
زیر شاد روان رایت یا امیر المومنین

مدح گر شایسته ذات تو باید گفت و بس
کیست تا گوید ثنایت یا امیر المومنین



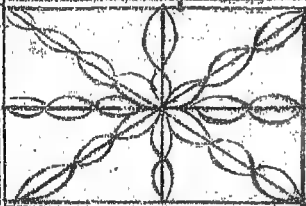
آینه تو شایسته آتی ز درویشی عز و جاه
س نداند بجز خدایت یا امیر المومنین



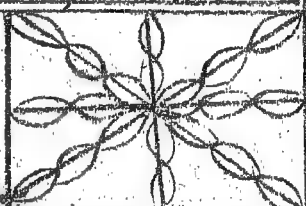
ماهجه از در گه لطف گدائی میسکنم
ای همه شاهان گدایت یا امیر المومنین



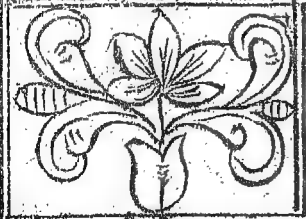
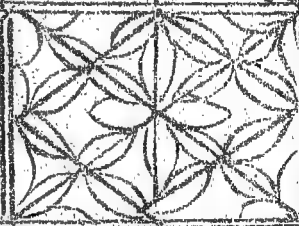
فهم انسانی چه داند عزت کار ترا
کافر نیش برنتابد باریق دار ترا



بند ششم

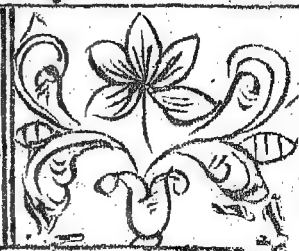


ایکه فرمان قضا سو قوت فرمان شماست
دور دوران خلک دور ز دوران شماست



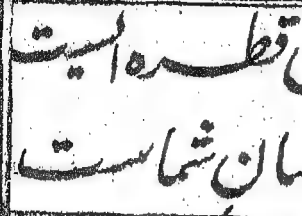
آفتابی کاسمان در سایه اقبال اوست
پرتو از لمعه گوئی گریبان شماست

آنچه از وی عالم امکان غباری بپیش نیست
صورت و ه چند آن کنی ز ارکان شماست





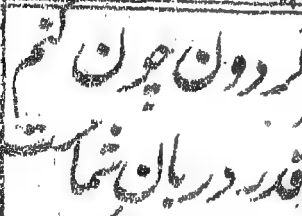
پیر مکتب خانه ابداع یعنی حبس
با همه ذوق و ذکا طفل دبستان شماست



چشمه کز وی محیط آفرینش قطره است
قطره از لجه دریای احسان شماست



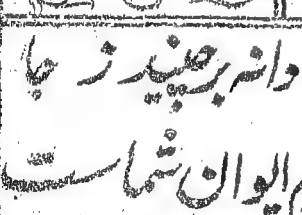
هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتی است
از کمال فضل و رحمت خاصه در شان شماست



نسبت قدر ترا با او چو گردون چون لقم
ز انکه او چو حقیض قدر در بان شماست



انچه گردون را بدو چشم جهان بین روشن است
خرد و قوسی نیست آنهم فضل و ان شماست



قبیه نه چرخ را چون دانه بر چنید ز جا
مرغ کوی طبعی که آن بر بام ایوان شماست



هر که کاند ز میوه کان امکان قصاست
صورت اطهار آن موقوف فرمان شماست

بیچاره کاشی او دل و جان را ماه
ز و شب در خطه آمل شناخوان شماست

بر در دولت سرایت روی برق نیاز
با دل پرورد و بر امید و درمان شماست

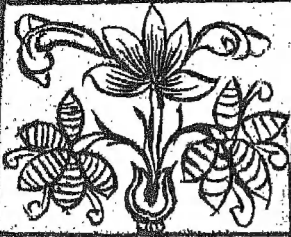
از طبیبان در و پنهان چند توان داشتن
عاقلی نبود ز درمان در و پنهان داشتن

بست

تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام
خاک اود

کعبه اصل است بیشک نزد ارباب یسیر
زانکه دارد عروقه الوثقای دین روی مقام

پنجاب آسمان دین اسیر المومنین
والی ملک ولایت حاکم دار السلام



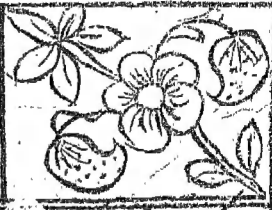
بطل نبسا و بدعت مفتی احکام و محی
حاکم دین شرعیت و ارفع کفر و ظلام



سایه لطفش معبستی گر نبودی در جهان
صورتی بودی جهان از روی معنی ناتمام



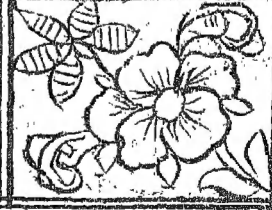
ای سریر سروری افزوده از جاه و جاه
وی جهان آفرینش برده از نام تو نام



بر سریر احترام آفتاب از دُرّه لم
بر زمین احتشاست دُرّه خورشید احترام



باشکوه شکر تار و رکن سندات
تایج پستی چه و تخت سامانی کد ام



ایچنه منیر بر بمان میسرود
اندکی بود اللهم از تعظیم سلمان تو وام



نیز بیز ترا پیوسته تقدیر قضی
نند از روی ادب بیرون ز فرمان کلام

